

## صلابت و مدارا در سیره امام کاظم علیه السلام

برای شناخت بیشتر این امام همام، به بیان بخش هایی از زندگی ایشان می پردازیم.



هفتم صفر سال 128 ه.ق روز ولادت هفتمین ستاره آسمان امامت، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است. برای شناخت بیشتر این امام همام، به بیان بخش هایی از زندگی ایشان می پردازیم.

### 1- امام کاظم (ع) و قیام ها

قیام فح قیام و نهضت "فح" که در نتیجه ستم بسیار دستگاه خلافت به علویان و شیعیان رخ داد با پیشوای هفتم بی ارتباط نبود؛ زیرا آن حضرت نه تنها از آغاز تا تشکیل نهضت از آن اطلاع داشت بلکه با رهبر آن (حسین، شهید فح) نیز در تماس و ارتباط بود. امام هنگامی که احساس کرد حسین در تصمیم خود برای مبارزه با دستگاه ستم پیشه استوار است، به او فرمود: &#171;گرچه شهید خواهی شد اما همچنان در جهاد و پیکار کوشا باش. این گروه (عباسیان) مردمی پلید و بدکارند که اظهار ایمان می کنند ولی در باطن ایمان و اعتقادی ندارند. من در این راه پاداش شما را از خدای بزرگ می خواهم. « (1)

هادی عباسی که می دانست قیام فح با صلاح دید امام کاظم (ع) صورت گرفته است، امام را به قتل تهدید کرد و گفت: به خدا سوگند، حسین به دستور موسی بن جعفر بر ضد من قیام و از او پیروی کرده؛ زیرا پیشوای این خاندان، کسی جز موسی بن جعفر نیست. خدا مرا بکشد، اگر او را زنده بگذارم. (2)

### 2- صلابت در اجرای حدود

یکی از ویژگیهای مهم حکومت اسلامی، اجرای حدود، بدون هیچ ملاحظه و مسامحه است. امام کاظم (ع) در مورد اجرای حدود می فرماید: منفعت اقامه حد برای خداوند در روی زمین از بارش چهل روز باران بیشتر است. و این که در قرآن آمده است: "یحیی الارض بعد موتها" (خداوند زمین مرده را زنده می کند). منظور زنده کردن به وسیله قطرات باران نیست، بلکه منظور این است که خداوند مردانی را در روی زمین بر میگزیند تا عدالت را بر پا دارند و با اقامه عدل، زمین را زنده کنند. (3)

### 3- ممنوعیت بازی با مقدسات

امام موسی کاظم (ع) می فرماید: اگر کسی نزد حاکم فاسقی برود و برای این که دنیایش آباد شود، آیاتی از قرآن را برایش بخواند، به خاطر هر حرفی که از دهانش خارج می شود، ده بار لعنت می گردد. (4)

### 4- عدم سازش بر سر اصول

روزی هارون الرشید به امام موسی بن جعفر علیهما السلام معرض کرد: می خواهم فدک را به تو برگردانم. امام فرمود: من فدک را نمی خواهم مگر با حدود آن. هارون گفت: حدود آن رامشخص کن. امام فرمود: اگر حدودش را بگویم آن را به من نخواهی داد. هارون اصرار کرد و گفت: فدک را با حدودش به امام خواهد بخشید. امام فرمود: حد اول فدک، عدن است. هارون با شنیدن این جمله درهم کشیده شد. امام فرمود: حد دوم آن سمرقند، حد سوم آن آفریقا و حد چهارم آن نواحی دریای خزر و ارمنستان است. هارون الرشید در حالی که به شدت عصبانی شده بود، گفت: با این حال چیزی برای ما باقی نمی ماند. امام فرمود: من از اول گفتم که: اگر فدک را بخواهم با حدود آن است و تو آن را به ما نخواهی داد. (5)

این حدیث نشان می دهد که بیان فدک، رمز حکومت، عدل است و امام با بیان این مطلب بر مشروعیت حکومت بنی عباس خط بطلان کشید.

### 5- مبارزه با کاخ نشینی

روزی امام کاظم (ع) وارد یکی از کاخهای هارون در بغداد شد. هارون به قصر خود اشاره کرده و با نخوت و تکبر پرسید: این قصر از آن کیست؟ (هدف او از این کار، آن بود که شکوه و قدرت خود را به رخ امام بکشد.) حضرت بدون آن که کوچکترین اهمیتی به کاخ پرزرق و برق او دهد، با کمال صراحت فرمود: این خانه، خانه فاسقان است؛ همان کسانی که خداوند درباره آنان می فرماید: &#171;به

زودی کسانی را که در زمین به ناحق کبر می‌ورزند و هرگاه آیات الهی را ببینند، ایمان نمی‌آورند از آیات دورخواه‌مساخت، چراکه ایناناگر راه رشد و کمال را ببینند، آن را در پیش نمی‌گیرند؛ ولی هرگاه راه گمراهی را ببینند، آن را طی می‌کنند؛ زیرا آنان آیات ما را تکذیب کرده، از آن غفلت ورزیده‌اند.» هارون الرشید از این پاسخ سخت ناراحت شد و درحالی که خشم خود را به سختی پنهان می‌کرد بالتهاپ پرسید: پس این خانه از آن کیست؟ امام بی‌درنگ فرمود: این خانه ملک شیعیان و پیروان ما است، ولی دیگران آن را با زور تصاحب کرده‌اند. این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلی‌اش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت. (7)

#### 6- مبارزه با عوام فریبی هارون

یکی از شگردهای تبلیغاتی دستگاه خلافت، مسأله انتساب هارون به خاندان رسالت بود که شخص هارون بر آن بسیار تکیه داشت. او روزی وارد مدینه شد و به سمت قبر پیامبر اکرم(ص) رفت. هنگامی که به حرم رسید و انبوه جمعیت را دید، رو به قبر پیامبر کرد و گفت: درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای پسرعمو. او این کلمات را با صدای بلند گفت تا مردم بدانند خلیفه پسرعموی پیامبر است. در این هنگام امام هفتم(ع) که در آن جمع حاضر و از هدف هارون آگاه شده بود. نزدیک قبر پیامبر رفت و با صدای بلند فرمود: درود بر تو ای پیامبر خدا(ص)، درود بر تو ای پدر. هارون از این سخن سخت ناراحت شد و رنگ صورتش تغییر یافت. (8)

هارون نه تنها کوشش می‌کرد انتساب خویشرا به مقام رسالت به رخ مردم بکشد، بلکه به وسایلی می‌خواست پیامبرزادگی این پیشوایان بزرگ را نیز انکار کند. او روزی به امام کاظم(ع) گفت: شما چگونه ادعا می‌کنید فرزند پیامبرید در حالی که فرزندان علی(ع) هستید؛ زیرا هرکس به جد پدری خود منسوب می‌شود، نه جد مادری؟! امام کاظم(ع) در پاسخ آیه‌ای را تلاوت فرمود که خداوند ضمن آن می‌فرماید: #171;... و از نژاد ابراهیم، داوود، سلیمان، ایوب، زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را که همگی از نیکان و شایستگانند. هدایت کردیم.» آنگاه فرمود: در این آیه، عیسی از فرزندان پیامبران پیشین شمرده شده است در صورتی که او پدرداشت و نسبتش تنها از طریق مادرش مریم به پیامبران می‌رسید. پس به حکم این آیه، فرزندان دختری نیز فرزند شمرده می‌شوند. ما نیز به واسطه مادرمان حضرت زهرا(س) فرزند پیامبریم. (9)

#### 7- امام و مبارزه با ترویج افکار باطل

هشام بن سالم می‌گوید: من و ابوجعفر(مؤمن طاق) بعد از وفات امام صادق(ع) در مدینه بودیم؛ مردم می‌گفتند: بعد از امام صادق(ع)، عبدالله امام است، زیرا او پسر بزرگ است. ما برعبدالله وارد شدیم، دیدیم مردم گرد او جمع شده‌اند. ما چنان که قبلا از پدرش می‌پرسیدیم، در مورد زکات و مقدار آن از او پرسیدیم، گفت: در دوپست درهم، پنج درهم و در صد درهم، دو و نیم درهم. گفتیم: حتی مرّجئه هم چنین حرفی نزده است. و در حالی که حیران بودیم از نزد او بیرون آمدیم. من و ابوجعفر در کوچه‌های مدینه سرگردان بودیم و نمی‌دانستیم کجا برویم و از چه کسی بپرسیم. با خود گفتیم: آیا به سوی مرّجئه رویم یا به سوی قدریه یا زیدیه یا معتزله و یا خوارج؟ در دریای این افکار غوطه ور بودیم که پیرمردی به من اشاره کرد تا همراهش بروم. با نگرانی از این که مبدا این پیرمرد از اعوان و انصار دستگاه خلافت باشد، به دنبالش راه افتادم. پیرمرد مرا به خانه امام موسی کاظم علیه السلام هدایت کرد. حضرت خطاب به من فرمود: به سوی من بیا نه به سوی مرّجئه و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه خوارج، به سوی من. (10)

پی‌نوشت‌ها:

- 1- بحار الانوار، ج 48، ص 169.
- 2- همان، ص 151.
- 3- کافی، ج 7، ص 174.
- 4- الاختصاص، ص 262.
- 5- بحار، ج 48، ص 144.
- 6- مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص ؟
- 7- بحار، ج 48، ص 138.
- 8- سیره پیشوایان، ص 431.
- 9- همان، ص 433.
- 10- منتهی الامال، ج 2، ص 221.